نشریه اردوی دو روزه باغملک

ویژه نامه اردوی دو روزه باغملک

مسجد حضرت ابالفضل (ع)

واحد راهنمایی - شهریور ماه ۹۳

باز هم سلام... سلامی با طعم چی؟... آفرین... باطعم اردویی!

بعداز جلسات پی در پی و بعداز مدت ها تلاش ، زحمت و پیگیری مسئولان بالاخره از میان سه گزینه زیر مکان اردو انتخاب شد:

گزینه اول---> کاشان-قم ،گزینه دوم---> شهرکرد ،گزینه سوم---> همدان

بله. وبدین ترتیب بود که مکان اردو به سمت **کارون۳ و باغملک** انتخاب شد! البته ناگفته نماند که مسئولان کلان شهرهای کشور از جمله شهرهای مشهد ، اصفهان ، قم و حتی تهران! بعداز اعلام این نتیجه شکایت نامه ایی برای ما ارسال کردند که چرا بچه های مسجد به شهر آنها نمی روند؟!

مسئول اردو هم با بیان اینکه ما وقت نداریم! ان شاالله نوبت به همتون می رسه! این مسئولان را **«در حوله ای از ابهام گذاشتند»**

(هروقت معنی جمله آخر رو فهمیدی به من هم بگو!)

لذت آگاهی در باغملک در پرتو صدق میجویم!

بخشی از برنامه های اردو:

استخر!!...

اهداء جوایز به نفرات برتر مسابقات ، اخلاق و ...

مسابقات متنوع

شعرخوانی همگانی!! (بنگ نمکی و ...)

آب تنی در مالاقا....

01

خلبان شدنم در آمریکا عنایت خدا بود

دوره خلبانی من در آمریکا تمام شده بود و بهترین نمرات را در امتحانات پروازی بدست آورده بودم ولی بخاطر گزارشهایی که در پرونده ام وجود داشت،گواهی نامه خلبانی برایم صادر نمیشد.سرانجام روزی به دفتر رئیس دانشگاه که یک ژنرال آمریکایی بود،احضار شدم. به اتاقش رفتم و احترام گذاشتم. او از من خواست که بنشینم. پرونده ام در مقابل او روی میز بود.ژنرال آخرین فردی بود که باید نسبت به قبول یا رد شدنم در خلبانی نظر میداد. او پرسش هایی کرد که من پاسخ دادم. از سوالهای ژنرال بر می آمد که نظر خوبی نسبت به من ندارد. ناگهان در اتاق به صدا درآمد و منشی ژنرال وارد شد و پس از احترام از او خواست تا برای کار مهمی از اتاق خارج شود. با رفتن ژنرال من مدتی در اتاق تنها ماندم. به ساعتم نگاه کردم، وقت نماز ظهر بود. با خود گفتم ای کاش در اینجا نبودم و میتوانستم نمازم را در اول وقت بخوانم. انتظارم برای آمدن ژنرال طولانی شد. اندیشیدم که هیچ کاری مهمتر از نماز نیست. با خود گفتم خوب است نمازم را همین جا بخوانم. تا پیش از آمدن ژنرال خواندن نمازم، تمام شده باشد. به گوشه ای از اتاق ژنرال رفتم و روزنامه ای را که در آنجا بود برداشتم و روی زمین پهن کردم. مهرم را از جیب درآوردم و مشغول خواندن نماز شدم. در حال خواندن نماز بودم که ژنرال وارد اتاق شد! با خود گفتم: چه کنم؟ نمازم را ادامه دهم و یا آن را قطع کنم؟ تصمیم گرفتم نماز را ادامه دهم. چون هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد. نماز را تمام کردم و در حالی که بر روی صندلی مینشستم از ژنرال بخاطر اینکه معطل شده بود عذرخواهی کردم. ژنرال پس از چند لحظه سکوت ، نگاه معناداری به من کرد و گفت: چه میکردی؟ گفتم: عبادت میکردم. گفت: بیشتر توضیح بده.

گفتم: دین اسلام به ما مسلمانان دستور میدهد که در ساعت های خاصی از شبانه روز، با خداوند مناجات کنیم و نام این عبادت نماز است. زمان آن عبادت فرا رسیده بود. من از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و این واجب دینی را انجام دادم.

ژنرال باتوضیحات من سری تکان داد و گفت:پس این گزارشهایی که در پرونده ات نوشته اند بخاطر همین کارهایت بوده است! گفتم:شاید! او لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت من خوشش آمده است. با چهره ای بشاش خودنویس را از جیبش بیرون آوردو پرونده ام را امضا کرد. سپس با حالتی احترام آمیز از جا برخاست و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: به شما تبریک می گویم. شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت دارم. من هم متقابلا از او تشکر کردم. احترام گذاشتم و از اتاق خارج شدم. آن روز به اولین جای خلوتی که رسیدم به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من داده بودم،دو رکعت نماز شکر خواندم.

خاطره ای که خواندید از سرلشگر شهید خلبان عباس بابایی،یکی از شجاعترین خلبانان نیروی هوایی بود.

راستی ظاهرا یادم رفت به شما بگم که شعار اردومون **نماز** هست.

نماز ستون دین است... پس اگر نماز نباشد ، دین هم در کار نیست!

02

غلط به شرط بستنی!...

از سر و کول بابای هی می رفت بالا و هی می اومد پایین و هر و پر می خندید. یه فکری خورد به سر بابای تا بتونه یه دورکعت نماز درست و حسابی بخونه! بهش گفت: علی جون بیا هم اینجا بشین و قول می دم که هر اشتباهی از من گرفتی یه بستنی برات می گیرم.

بالاخره یه راهی پیدا کردم که سرگرمش کنم و نمازم رو بخونم تا نمازم تموم شد شروع کرد: خب بابایی میشه سه تا بستنی:

۱- تو رکعت دوم نماز، قنوتت رو نگفتی.

۲- بابایی من که اومدم پشت یرت یه لحظه روت رو برگردوندی عقب.

۳- بابایی هروقت می خواستم مهرت رو ببرم بلند می گفتی الله اکبر!.

بابای علی: سه تا نه، فقط یه بستنی. چون قنوت تو نماز مستحبه و اشکالی نداره اگه نگم الله اکبر گفتن تو نماز، نماز رو باطل نمی کنه.

مسافرین پرواز ۳۹۵

مسافرین گرامی پرواز شماره ۳۹۵ به مقصد جدّه، هرچه سریعتر سوار هواپیما شوند. هواپیما آماده حرکت می باشد. برای آخرین بار هم اعلام کرد. اما مگر می تونست سوار بشه؟ ساعت حرکت هواپیما با اذان ظهر مطابق شده بود، عمره مهمتر بود یا نماز اول وقت؟ بی خیال بلیت کشیده بود، بالاخره تصمیم گرفت و تمام زحمت هایی که بشه رفت نماز خونه و نمازش رو خوند. بعد از نماز به سالن فرودگاه اومد تا به شهرش برگرده. در همین حین بلندگو اعلام کرد: باعرض پوزش از تاخیر در پرواز شماره ۳۹۵ نقص فنی پیش آمده، برطرف شده است. مسافرین هرچه سریعتر سوار هواپیما شوند. لبخند زنان خدا رو شکر کرد و سوار هواپیما شد. چند سال بعدتوی محراب عبادتش، شهیدش کردن. دومین شهید محراب رو می گم!

شهید آیت الله دستغیب

03

رنگ تفریح

جواب هر کدام از سوال های فکری زیر را به همراه نام و نام خانوادگی خود نوشته و به تبلیغات اردو تحویل دهید تا از جوایز نفیسی اردو بهره مند شوید!!!!

چگونه با جا به جا کردن فقط و فقط یک چوب کبریت این معادله درست می شود؟

$8+3-4=0$

همانطور که در شکل میبینید یک ترازوی نامتعادل داریم که دو کفه آن با هم مساوی نیستند و اختلاف دارند. به همراه دو وزنه ۵ کیلوگرمی. می خواهیم دقیقا ۱۰ کیلوگرم شکر داشته باشیم. چه راه حلی را پیشنهاد می کنید؟

5 KG 5 KG

Take 10 KG

sugar

توجه: اختلاف دو کفه همواره مقداری ثابت است، ضمن آنکه شکر به میزان لازم موجود است.

اگر آقا میمون ما، چرخ دنده را به سمت فلش بچرخاند در پایان، عقربه به کدام یک برخورد می کند؟ شماره ۱ یا شماره ۲؟

1 2

04

تهیه شده توسط واحد راهنمایی مسجد حضرت اباالفضل العباس علیه السلام-اهواز-کوی صنایع